



رودابه یکی از بانوان قهرمان

شاهنامه فردوسی

بقلم آقای هاشم اصفهانی

ما خود را مرهون دانشمندی میدانیم که قرن نوزدهم در هندوستان در باره اشعار فردوسی تحقیق و تتبع کرده شاهنامه را بطرزی که اکنون در دست است تدوین نموده اند.

در ۱۸۱۱ میلادی از ابیات فردوسی تا حکایت سیاوش در کلکته از طرف شرکت انگلیسی معروف بشرق هند بچاپ رسید. در اواسط قرن نوزدهم یکنفر انگلیسی موسوم به «ترنر مکان» در *Turner Macan* که ادیب زبان فارسی و هوا خواه فردوسی بود از حکومت بنگاله تقاضای کمک مالی کرد که با آن شاهنامه را بچاپ برساند مستر هارینگتن *Mr. Harrington* عضو کابینه

بنگاله که شاید متصدی دارائی بود بعد از نداشتن اعتبار با این تقاضا مخالفت ورزید در آن اثنا نصیر الدین حیدر پادشاه «اوده» از جریان این امر خبر یافت و حاضر شد مخارج چاپ شاهنامه را بپردازد بلا فاصله مستر «مکان» بکمک عده ای که با وی همکاری میکردند بمقابله و تطبیق هیجده نسخه شاهنامه پرداخت و پس از یکرشته تطبیق و مقابله شاهنامه را بشکلی که امروز در دسترس فارسی دانها هست در آوردند از این هیجده نسخه که در دسترس «مکان» قرار گرفت چهار نسخه متعلق به خودش و چهار نسخه

از آن «شرکت شرق هند» و شش نسخه متعلق بانگلیسان دیگر مقیم کلکته بود و چهار تای دیگر را دانشمندان هندی در اختیار آنان گذاشتند پس ما که اکنون از شاهنامه استفاده میکنیم و از مطالعه آن لذت میبریم سپاسگزار کرم نصیر الدین حیدر «تبع و زحمات مستر «مکان» و مساعدات ادبای انگلیسی مقیم کلکته میباشیم. چاپ اول شاهنامه بحروف سربی فارسی در چاپخانه تبلیغاتی «بایست» واقع در خیابان «سیرکولر» در شهر کلکته در ۱۸۲۹ مسیحی صورت گرفته.

فردوسی شاعر شهیر «زنده کننده زبان فارسی» «دهر» ایران و شاعر بکه شهرت عالمگیرش تا ابد باقی خواهد ماند در

دهکده سازان نزدیک طوس خراسان بدینا آمد.

مطالعه احوال زنان قهرمانی که در شاهنامه فردوسی نام برده شده اند محققاً تأثیرات معنوی در خواننده شاهنامه میکند در تاریخ ایران نام زنانی مانند «انوسا» دختر سیروس زن داریوش کشتاسب «پارا زینتا» زن خشایار شاه و مادر سیروس صغیر ثبت است که هر یک در عصر خویش رل مهمی را در امور کشور و سیاست بازی کرده است و این حقیقت را ثابت میکند که آزادی زنان ایران در نطق و عمل تازگی ندارد.

عشق یکی از مبانی افسانههای تاریخی است و فردوسی نیز برای اینکه پهلوانان داستانهای خویش چه مرد و چه زن را در نخستین وهله جالب نظر قرار دهد از بکار بردن این چاشنی خود داری نکرده است.

معمولاً زیبایی کامل یکی از مزایای زنانی است که در داستانها جلوه گر میشوند و افسانههای شاهنامه از این قاعده مستثنی نیست داستانهاییکه فردوسی ساخته و پرداخته شباهت یکدیگر دارد ولی در عین حال هر یک از آنها مستقل و متمایز از دیگری است و مطالعه این داستانها برای خواننده یک تواخت و مکرر نمیشد این داستانها یک محیط تربیت شده ایرا در نظر

خواننده مجسم میسازد یکی از امتیازات شاهنامه بر داستانهای
زیمی دیگر آنست که فردوسی اهمیت خاصی به شخصیت زنان
پهلوان داستان خود میدهد «همر» و «وبرژیل» در اغلب موارد
داستانهای خود به پهلوانان مرد اهمیت بیشتری داده زنان را
تحت الشعاع قرار داده اند. فردوسی اجتماعی را در جلو چشم
خواننده مجسم میسازد که در آن زنان موجودات متحرک
بی مصرفی نبوده بلکه شخصیتهای مؤثر و پرافتخاری میباشند
این قهرمانانیکه بقلم فردوسی تصویر و جاودانی گردیده اند از
هر حیث شایان تحسین اند.

مشوق و محرک فردوسی در تنظیم شاهنامه و تحمل سی سال
رنج که و چه بوده است در این خصوص روایات متعدد است
در هر صورت سلطان محمود مشوق وی نبوده است چنانکه ذیلاً
شرح داده میشود.

در عصر یزدگرد آخرین پادشاه سلسله ساسانی تاریخی از
شاهان گذشته و معاصر ایران بنام «خداینامه» تألیف شد پس
از تسلط عرب بر عجم خداینامه بزبان عربی درآمد و در دوره
سامانیان از عربی بفارسی ترجمه گردید. عبدالملک آخرین
پادشاه سامانی فردوسی را ترغیب کرد خداینامه را بنظم درآورد
و محمد لشکری حاکم خراسان تقبل کرد خرج زندگی فردوسی را
تا زمانیکه بنظم شاهنامه مشغول است بپردازد. روایت دیگر
بر این است که علی دیلمی از طرف عبدالملک شاه سامانی مأمور
تأمین مخارج زندگی او بوده است.

چون نظم شاهنامه در سال ۳۸۰ هجری (۹۹۰ سال قبل
از جلوس محمود) پایان رسید اوضاع مالی و سیاسی سامانیان
خوب نبود که فردوسی بتواند پادشاه متناسبی برای شاهکار خود
توقع نماید بنابراین فردوسی مانند «میکابر» مترصد پیش آمد شد
در آن هنگام سلطان محمود غزنوی از سفر هند بازگشته و قسمتی
از ثروتی که در آنجا بناحق گرد آورده بود بذل و بخشش میکرد
فردوسی بغزنه شتافت و در آنجا بنا باقتضای موقعیت اضافاتی
در کتاب خود مبنی بر تعریف از جلال و تمجید از سخاوت
محمود در شاهنامه کرده انرا بوی تقدیم کرد. تصور میرود
هنگامیکه فردوسی قطعه قابل ملاحظه ای از شاهنامه را برای

محمود خواند محمود ویرا تحسین نموده اظهار داشت که هر بیت
شاهنامه بیک سکه طلا میارزد. این اظهار محمود را شاید فردوسی
بوعده ای تلقی نمود و هنگامیکه محمود بجای سکه طلا سکه های
قره بوی بخشید وی از زده خاطر گشت و نقطه ای دور از دسترس
محمود رفته ویرا هجو کرد. اینجانب را عقیده بر این است که از
شخصیت پاک فردوسی بعید مینماید که ممدوح خود را روزی
هجو کرده و گفته های اولیه خود را تکذیب نموده باشد. علاوه
بر این فردوسی بلا شبهه دارای عقل سلیم و فهم کافی بود
و میدانست چنین هجویه ای ویرا بیحقیقت و پول دوست معرفی
خواهد کرد.

ضعف عمومی طبع بشر او را بر ان میدارد که آثار و باقیات
پیشینیان خود را نابود کند و اوراق تاریخ شواهد زیاد از این
ضعف نشان میدهد. رومیها آثار یونانیها را نابود کردند و نورمانیها
آثار رومیها را. یونانیها و بعداً اعراب و تاتارها هر یک بنوبت آثار
پیشینیان ایران را ویران و نابود ساختند. آثار دوره «اینکا» و
«ازتک» امریکا بدست اسپانیاییها معدوم شد. ایرت مجلی از
تباہکاریهای مال بود. شرح تباہکاریهای قبایل و سلسله ها در این
مختصر نمیکنند. متأسفانه نظائر این در ایران شدید تر از جاهای
دیگر بوده است. مثلاً در خداینامه نامی از سلاطین اشکانی که
دست تعدی امپراتوری روم را تا قرنهای ایران کوتاه کرد برده نشده و
فردوسی هم که این کتاب را بنظم درآورده جز در چند مورد اشاره ای
بقعالیت های شایان تمجید امپراتوران این سلسله نکرده است.

سلطان محمود غزنوی از ۳۸۹ تا ۴۳۱ هجری (سی
و دو سال) سلطنت کرد پسرش پس از مدت کمی در جنگ مهمی
که در نزدیکی هرات بوقوع پیوست بدست سلجوقیان مغلوب
گردید انقراض غزنویان باعث تقویت و اقتدار سلجوقیان شد.
بنابر ضعف نفسی که در بالا گفته شد سلجوقیان سعی کردند از
عظمت و جلال سلطان محمود که بوسیله مدایح فردوسی در تاریخ
ثبت شده بود بکاهند و بدین نظر باعث شدند مطالبی راجع بعدم
رضایت فردوسی از محمود و هجویه معروف او بر سر زبانها افتد.
اینک نمونه ای از شاهکار فردوسی راجع بعشق و تعشق
در ایران قدیم.

معاشقه زال و رودابه و وصلت سعادت آمیز آنان

زال پسر سام نریمان پهلوان دربار منوچهر پادشاه ایران بود. زال با موی سفید بدنیا آمد و این امر باعث دلسردی سام گردیده از فرزند چشم پوشید و امر کرد نوزاد را بر کوه البرز گرداند. سیمرغ پرنده ایکه نامش در افسانه ها میاید در آن کوه آشیانه داشت و چون طفل را در آنجا یافت ان را پرورش داده بزرگ کرد تا اینکه پهلوان واقعی گردید. در این اثنا شبی سام در خواب از گوینده ای شنید که فرزند سفید مویش بزرگ و پهلوانی رشید شده است. روز بعد در جستجوی او بکوه البرز رفت و فرزند خود را بیافت.

از آن پس این جوان محبوب نظر بشجاعت فطری و حادثه جوئی بر آن شد که سرتاسر امپراتوری ایران را تا سرحد هندوستان سیر کند. در نزدیکی کابل مهرباب شاه کابل که از اخلاف عیلامیها بود شیفته شخصیت زال شده با اعزاز و شکوه از وی پذیرائی کرد در طی این پذیرائی یکی از درباریان مهرباب زال را از زیبائی کامل رودابه دختر مهرباب بطریق ذیل آگاه ساخت.

پس پرده او یکی دختر است که رویش زخورشید روشنتر است ز سر تا پایش بگردار عاج برخ چون بهار و بیالا چوسلاج بران سفت سیمین دو مشکین کند سرش گشته چون حلقه پایبند رخانش چو گلزار و لب ناروان ز سیمین برش رسته دو نار دان و چشمش بسان دو نرگس بیباغ مژه تیرگی برده از هر زاغ دو ابرو بسان کمان طراز بر او تور پوشیده از مشک ناز اگر ماه جوئی همه روی اوست وگر مشک بوئی همه موی اوست بهشتی است سر تا سر آراسته پر آرایش و رامش و خواسته این شرح و توصیف اتنی از عشق در سینه زال بر افروخت از طرفی رودابه بصحبتهای پدر و مادرش راجع بزال و شخصیت وی گوش میداد و علاقتند بدو گشت و روزی راز عشق را با کنیزان خود در میان نهاد کنیزان از شنیدن آن خبر متعجب شده بوی اطمینان دادند که مهرباب هرگز رضایت نخواهد داد که دخترش با مرد سفید مو ازدواج کند و با بیانات ذیل خواستند او را منصرف کنند.

ترا خود بدیدن درون شرم نیست پدر را بنزد تو آزر م نیست که ان را که اندازد از بر پدر تو او را بخواهی بگیری بپر کس از هادران بپر هرگز نژاد و زان کس که زاید تشاید نژاد ترا با چنین روی و بالای و موی زچرخ چهارم خور ایدت شوی؟ ولی رودابه از این سخنان بغضب در آمد و با تندى اظهار داشت که در نظر من زال بزرگتر و عزیز تر است از پادشاه مغرب یا دیگران. کنیزان از دل بستگی شاهزاده خانم و اندوه وی متأثر گشته تصمیم گرفتند بهر وسیله که بتوانند بوی خدمت کنند.

روزی در ضمن گردشی که بطرف رودخانه برای چیدن گل می نمودند خیمه شاهانه زال را که بر کنسار دیگر رودخانه برپا بود مشاهده نمودند. در آن اثنا زال نیز از آنان پرسید از کجا میائید و چون دانست کنیزان رودابه هستند کمان خود را از غلام خواسته مرغی که در طرف مقابل روی آب رودخانه بود بتیر زد وقتی غلام زال برای آوردن شکار بطرف دیگر رودخانه رسید کنیزان که از خیمه ایکه بکار رفته بود آگاه بودند، سئوالاتی راجع بزوال از غلام کردند چون از احوال زال آگاه شدند زیبائی خانم خود را بشرح زیر توصیف کرده از زال تقاضا نمودند با رودابه ملاقات کنند.

که ماهی است مهرباب در سرای به یک سر ز شاه تو بر تر بیای بیلای ساج است هم رنگ عاج یکی ایزدی بر سر از مشک تاج دو نرگس درم ابرو ان بر زخم ستون در ابرو چو سیمین قلم دهانش بتنگی دل مستمند سر زلف چون حلقه پایبند دو جادوش بر خواب و پر ابروی پر از لاله رخسار و پر مشک موی نفس را هرگز بر لبش راه نیست چو او در جهان نیز یک ماه نیست سزا باشد و سخت در خور بود که با زال رودابه همسر شود غلام باز گشته داستان عشق شاهزاده خانم را برای زال گفت. زال خوشنود شده جواهراتی بکنیزان انعام کرد کنیزان پیغام فرستادند که ما حتماً قرار ملاقات شما را با معشوقه خواهیم داد. بدین قرار شبی ملاقات بین عاشق و معشوق دست داد. زال بیسای قصر رودابه آمد و رودابه مانند پری فریبنده بالای قصر پدیدار شده نام زال را باهستگی بر زبان راند ولی کنگره قصر بین عاشق و معشوق حایل بود و زال تقاضاهای دیدار چهره محبوبه خود را نمود رودابه گیسوی خود را بیائین

انداخت و گفت با این کمند بر فراز قصر درآی فردوسی این موضوع را چنین پرورانده است .

پری روی گفت و سپهبد شنود ز سر شعر گنگار بکشود زود کمندی گنگار او ز سرو بلند کس از مشک زینسان نه بیچد کمند خم اندر خم و مار بر مار بود بر غنغیش تار بر تار بود فرو هشت گیسو از آن کنگره که بازید و شد تا به بن یکسره پس از باره رودابه آواز داد که ای پهلوان بچه کرد زاد کنون زود بر تاز و برکش میان بر شیر بگشای و چنگ کیان بدان پرورانیدم این تار را که تا دست گیری کند یار را زال گفت حاشا من این طره مشکبوی را کمند سازم پس گیسوی یار را بوسه داده رها کرد و از غلام خود کمندی بگرفت و بیلالی قصر انداخت و بقصر سعادت نزد یار شتافت و شب را در آغوش جانان بدینسان که فردوسی سراید بروز آورد .

چو بر بام آن باره بنشست باز بیامد پیری روی و بردش نماز گرفت آن زمان دست دستان بدست برقتند هر د و بگردار مست سوی خانه زرنگار آمدند بدان مجلس شاه وار آمدند بهشتی بد آراسته پر ز نور پرستنده بر پای در پیش حور شکفت اندران مانده بد زال زر بران روی و آن موی و بالا و فر دور خساره چون لاله اندر چمن سر جعد زلفش شکن بر شکن همان زال با فر شاهنشاهی نشسته بر ماه با فرهی حمایل یکی دشنه اندر برش ز یاقوت سرخ افسری بر سرش ز دیدنش رودابه می نارمید بدزدیده در وی همی بنگرید فروغ رخش را که جان بر فروخت دراویش دیدی دلش بیش سوخت همی بود بوس و کنگار و نبید مگر شیر کو گور را نشکرید همی مهرشان هر زمان بیش بود خرد دور بد آرزو بیش بود چنان تا سپیده بر آمد ز جای تبیره بر آمد ز پرده سرای پس آن ماه را زال بدروود کرد تن خویش تار و برش بود کرد سر مژه کردند هر دو پر آب زبان بر گشادند بر آفتاب که ای فر گیتی یکی لخت نیز نبایست بودن چنین در ستیز در طی این مصاحبت دو یار باهم عهد وفاداری بستند اما دریغ که مانعی در سر راه آنان بود رودابه از نژاد عیلام بود و این امر سدّی بود بر سر راه وصلت با نجیب زاده آریائی مثل زال

که پدرش مرزبانی ایران و کابل و هندوستان را داشت بنابراین زال بیدر خود نامه ای نوشت و بطریق ذیل التماس کرد :-

من از دخت مهرباب گریان شدم چو بر آتش تیز بریان شدم ستاره شب تیره یار من است من اتم که دریا کنار من است چه فرماید اکنون جهان پهلوان گشایم از این رنج و سختی روان وقتی سام نامه فرزند خود را خواند بسیار متأثر شد از پیشوایان مذهب و منجمین استمداد کرد و آنان بسام خبر دادند که وصلت فرزندش با شاهزاده خانم رودابه مقرون بسعادت و نیکبختی است



زال و رودابه همدیگر را ملاقات میکنند

پس سام موافقت خود را بزوال نوشت و او این خبر مسرت اثر را به محبوبه خود رساند. رودابه نیز بوسیله کنیزی انگشتری و جامه ای نازد محبوب فرستاد ولی وقتی کنیز از قصر خارج میشد «سیندخت» ملکه وی را دیده مجبور شد حقیقت را بگوید بلکه نسبت بزوال خوش بین بود از غضب شوهر پس از شنیدن این قضیه هراسان بود پس با صدای لرزان خبر بشاه رسانید - از شنیدن این خبر شاه برافروخت و بشرح ذیل دختر را تهدید بقتل کرد.

چوبشید مهرباب برپای جفت نهاد از بر دستۀ تیغ دست تنش گشت لرزان و رخ لاجورد پراز خون جگر لب پراز باد سرد همی گفت چون دختر آمد پدید بیایستمش در زمان سر برید نکشتم نرفتم براه نیا کنون ساخت بر من چنین کیمیا اگر سام یل یا منوچهر شاه بیابند بر ما یکی دستگاه ز کابل براید بخورشید دود نه آبادماند نه کشت و درود ملکه خاطر پادشاه را مطمئن ساخت که تصورات بیجائی میکند و بدینوسیله شاه را بحالتی طبیعی باز گردانید از طرفی چون

سام منوچهر شاه را از قصد فرزند خویش آگاه ساخت پادشاه سخت برنجید و بسام حکم کرد لشکری فراهم نموده کابل و بازماندگان ضحاک را معدوم کند سام باقتضای سیاست اطاعت امر نموده لشکر بکابل کشید زال با استقبال پدر شتافت و از او خواهش کرد بشاه ایران نامه نوشته و برای آخرین مرتبه توسط کند. سام تن در داد و خود زال را حامل عریضه ساخته بخدعت سلطان ایران گسیل داشت زال بحضور شاه بار یافت و عریضه پدر را تقدیم نمود شاه از رشادت و رفتار زال خوشش آمده رضایت خود را با وصات آن دو دلدادۀ ابراز نمود باین طریق خصوصت بین دو پادشاه رفع شد زال بکابل باز گشت و جشن عروسی وی با رودابه با شکوه و جلال برپا گشت و تا یک هفته ادامه یافت در همان حال سام تاج زابلستان را بزوال بخشید.

رستم بزرگترین پهلوان ایران از بطن رودابه بدنیا آمد و بدین وسیله شهرت عالمگیر او در صفحات تاریخ برای ابد ضبط گردید.



راز آثار همای شیوازی

بیدل و خسته در این شهرم و دلداری نیست
رومداوای خود ای دل بگفت از جلی دگر
شب بیالین من خسته بغیر از غم دوست
یارب اینشهر چه شهرست که صد یوسف دل
بجز از بخت تو و دیده من در غم تو
گو هما را ندهد ره بدر صومعه شیخ
غم دل با که توان گفت که غمخواری نیست
کاندرین شهر طیب دل بیبماری نیست
ز آشنایان کهن یار و پرستاری نیست
بکلافی بفروشد و خریدمداری نیست
شب در این شهر بیالین سر پیمداری نیست
در خرابات مگر سایه دیسواری نیست